

# شک و یقین در فلسفه معاصر اسلامی و غرب

عبدالرزاق حسامی فر\*

## چکیده

شک و یقین دو حالت نفسانیند که در فرایند شناخت انسانی، معرفت ظنی و معرفت یقینی را شکل می‌دهند. معرفت ظنی بیشتر در قلمرو علوم تجربی و معرفت یقینی بیشتر در قلمرو برخی از علوم غیرتجربی همانند فلسفه، منطق، ریاضیات و عرفان حاصل می‌شود. در تاریخ فلسفه، فیلسوفان اغلب بدنبال معرفت یقینی بوده و نیل به حقیقت را ممکن میدانستند. اما در برابر آنها، شکاکان حصول چنین معرفتی را ناممکن میدانستند و قائل به هیچ حقیقتی نبودند. رویارویی این دو گروه همواره بخشی از تاریخ فلسفه را تشکیل داده است. این مواجهه در فلسفه معاصر و در پی بحثهایی که در معرفت‌شناسی جدید مطرح شده، هم در فلسفه اسلامی و هم در فلسفه غرب، جان تازه‌یی گرفته است. از یکسو فیلسوفان معاصر مسلمان کوشیده‌اند با نفی دیدگاه شکاکان از مبانی معرفت‌شناختی قوی فلسفه اسلامی دفاع کنند. آنها در معرفت‌شناسی قائل به واقعگرایی شدند و تفسیر مبتنی بر ایدئالیسم ذهنی را از شناخت رد کردند. از سوی دیگر، دست‌کم برخی از فیلسوفان معاصر غرب کوشیده‌اند با در میان آوردن دیدگاههای جدید، پاسخهایی به شبهات

۶۱

\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)؛ ahesamifar@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۲/۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۲۵



شکاکان بدهند. در این پژوهش میکوشیم در مطالعه‌ی تطبیقی تلاش گروهی از فیلسوفان دو طرف را ارزیابی کنیم و البته در نهایت نتیجه خواهیم گرفت که پاسخ فیلسوفان اسلامی هم در گذشته و هم در دوره معاصر از پایه و اساس استوارتری برخوردار است.

**کلیدواژه‌ها:** شک، یقین، شناخت، معرفت‌شناسی، صدق

\*\*\*

#### مقدمه

مسئله شناخت و بتبع آن مسئله شک و یقین از دیرباز همواره مطرح نظر فیلسوفان بوده است؛ چنانکه فیلسوفان بزرگ همواره دنبال نیل به شناخت حقیقی از عالم بوده‌اند؛ شناختی که بتوان بدان یقین پیدا کرد و دیگران را نیز از آن بهره‌مند ساخت. ولی از همان ابتدا در کنار مسیری که فیلسوفان حقیقت‌جو دنبال میکردند، کسانی هم بوده‌اند که این مسیر را ناهموار و ناپیمودنی میدانستند. این مخالفان دو مسیر متفاوت را دنبال میکردند: در یکسو سوفسطائیان بودند که یا چون گرگیاس میگفتند هیچ حقیقتی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، قابل شناخت نیست و اگر هم قابل شناخت باشد، شناخت آن قابل انتقال به دیگران نیست و یا چون پروتاگوراس میگفتند که انسان معیار همه چیز است؛ معیار هستی چیزهایی که هست و نیستی چیزهایی که نیست. بنابراین هر کسی با هر مدعایی حق دارد خود را صاحب حقیقت بداند و بنابراین حقیقت نسبی است. در سوی دیگر، شکاکانی همچون پورن بودند که بجهت امکان خطا در ادراکات بشری و احتجاجات او، در اعتبار شناخت تردید کردند و مذهب شک ۶۲ را دنبال نمودند. البته پاسخ استواری که به این شکاکان داده شد، این بود که وقوع شک در بخشی از ادراکات انسان تنها ثابت میکند که در آن بخش از ادراکات او خطایی رخ داده است و ثابت نمیکند که همه ادراکات انسان باطل است و بلکه اساساً اگر همه ادراکات انسان مورد تردید و باطل باشند، چگونه میتوان از خطا بودن برخی از آنها آگاه شد.<sup>(۱)</sup> به هر حال این تفرق آراء موجب شد که در فلسفه قدیم در کنار وجودشناسی دغدغه اصلی فیلسوفان بود، شناخت‌شناسی نیز اگرچه نه به قوت وجودشناسی، مطرح

